

گوانجی: درباره لغتی از شاهنامه

سید احمد رضا قائم مقامی*

چکیده

در سه بیت مشابه به هم در شاهنامه، کلمه‌ای آمده که در غالب نسخه‌ها صورت «گوانجی» یا «کوانجی» دارد. درباره این لغت چند نظر هست: بعضی آن را «گوانجی» خوانده‌اند، بعضی «گرانجی»، بعضی «کرانجی»، و بعضی دیگر هر سه تلفظ را. در این مقاله، دلایلی در تأیید ضبط غالب نسخه‌ها آمده است. «عزیز و گرامی» به‌عنوان معنای درست این واژه در آن سه بیت مورد اشاره تشخیص داده شده و سعی شده است تا ضمن مقایسه آن با کلماتی مشابه در زبان‌های ایرانی قبل از اسلام، اشتقاق کلمه نیز به دست آید. از این مقایسه نتیجه گرفته شده که «گوانجی» و گونه دیگر آن، یعنی «گوانجی» که در بعضی لغت‌نامه‌های کهن به معنای «عزیز و گرامی» ضبط شده است، احتمالاً با gawānīg مذکور در متون مانوی به زبان پهلوی اشکانی، که آن نیز گاه معنای «شکوهمند و زیبا» و نظایر آن دارد، هم‌ریشه‌اند.

کلیدواژه‌ها: شاهنامه، مباحث لغوی، ریشه‌شناسی، تصحیح متن، گوانجی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۶/۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۹/۲۳

* استادیار دانشگاه تهران / qaemmaqami@ut.ac.ir

مقدمه

در شاهنامه سه بیت هست که کلمه‌ای در آن با میانجی قافیه شده که آن را بعضی «کرانجی»، بعضی «گرانجی» و بعضی «گونجی» خوانده‌اند و خالقی مطلق در تصحیح خود از شاهنامه هر سه شکل را نقل کرده است. بعضی فرهنگ‌ها مانند برهان قاطع، فرهنگ رشیدی و فرهنگ جهانگیری، «گونجی» را به معنای «دلیر و پهلوان» آورده‌اند و همین در لغت‌نامه دهخدا (ذیل «گونجی»، به فتح اول) آمده و سه بیت مورد نظر به عنوان شاهد از شاهنامه نقل شده است. بعضی از این فرهنگ‌ها مانند برهان قاطع و فرنودسارِ ناظم الاطبّاء و آندراج «گونجی» را نیز به معنای «شجاع و دلیر و پهلوان» و «عزیز و گرامی» آورده‌اند (این نیز در لغت‌نامه دهخدا، ذیل «گونجی»، به ضم یا فتح اول و به فتح یا کسر دوم، انعکاس یافته است). این فرهنگ‌ها معنای «گونجی» را، که لغتی متروک بوده، خود نمی‌شناخته‌اند و تردید نیست که آن را از روی فرهنگ‌های کهن‌تر نقل کرده‌اند. آن فرهنگی که منبع این فرهنگ‌های جدیدتر بوده ظاهراً جز السّامی میدانی نیست که در صفحات آینده از آن سخن خواهیم گفت. از فرهنگ‌های دیگر، تا آنجا که نویسنده می‌داند، فقط لغت شاهنامه عبدالقادر (عبدالقادر بغدادی، ۱۳۸۲: ۳۴۷) است که «گونجی» (به ضم اول) را مدخل اختیار کرده و آن را به «عزیز و محترم» معنی کرده است.

پیش از ذکر آرای معاصران درباره این کلمه (یا به تصور بعضی، کلمات)، لازم است آن سه بیت شاهنامه را نقل کنیم، که مطابق دو تصحیح خالقی مطلق، چنین است:^۱

۱. میان سخن‌ها میانجی بویید نخواهید چیزِ کرانجی بویید

(دفتر ششم، ص ۶۰۷، بیت ۲۵۰۷؛ ج ۳، ص ۵۸۱، بیت ۲۵۰۳)

غالب نسخه‌ها «کوانجی» و «گونجی» دارند و تنها در ضبط نسخه قاهره ۲، که از نسخه‌های فرعی تصحیح خالقی مطلق است، «کرانجی» آمده است. در چاپ مسکو (دفتر هفتم، ص ۴۴۸، بیت ۲۵۰۵) نیز «کرانجی» را ترجیح داده‌اند.

۱. در تصحیح اول، دفتر ششم به تصحیح محمود امیدسالار است و دفتر هفتم به تصحیح ابوالفضل خطیبی. در ارجاع، نخست تصحیح اول را قید کرده‌ایم و بلافاصله تصحیح دوم را.

۲. به درگاه شاهت میانجی منم که در شهر ایران گوانجی منم (دفتر هفتم، ص ۵۵۹، بیت ۱۱۲۷؛ ج ۴، ص ۸۴۵، بیت ۱۱۲۵) چهار نسخه «گوانجی» دارد و ضبط دیگر نسخه‌ها مختلف است، ولی «کرانجی» و «گرانجی» نیز ندارند. چاپ مسکو (دفتر هشتم، ص ۳۸۲، بیت ۱۱۲۰) نیز این‌جا «گوانجی» دارد.

۳. چوشاپور مهتر گرانجی بود که اندر سخن‌ها میانجی بود (دفتر هشتم، ص ۱۱۷، بیت ۱۵۳۴؛ ج ۴، ص ۹۳۸، بیت ۱۵۲۲) در ابیات پیش و پس این بیت، شاعر از شایستگی زبردستان شاه سخن می‌گوید. یکی از اینان شاپور است. در این‌جا نیز غالب نسخه‌ها «گوانجی» دارند و از میان نسخه‌های مورد استفاده خالقی مطلق، «گرانجی» فقط ضبط نسخه لندن ۳ و استانبول ۲ است. چاپ مسکو (دفتر نهم، ص ۱۰۰، بیت ۱۵۲۲) در این‌جا نیز «کرانجی» دارد.

خالقی مطلق چنین تصور کرده که فردوسی سه کلمه با پسوند جی می‌شناخته که یکی «کرانجی» است به معنای آن که بی‌طرف باشد، دیگر «گوانجی» که پهلوان و دلیر باشد و سدیگر «گرانجی» که گرانمایه و ارجمند باشد، ولی پیدا است که در این باره مردّد است، چون در تعلیقات خود (خالقی مطلق، ۱۳۸۹: ۵۶/۱۱)، بعد از نقل به اختصار گفته فرهنگ‌های قدیم، سخن عبدالحسین نوشین را درباره درست شمردن ضبط «کرانجی»، به معنای «کناره‌گیر و بی‌طرف»، در هر سه بیت و سخن رواقی را درباره درست شمردن ضبط «گرانجی»، به معنای «ارجمند و گران‌قدر»، در هر سه بیت به آن افزوده، بی‌آن‌که در درستی و نادرستی رأی آن دو محقق داورری کند (درباره آراء نوشین و رواقی نک. ادامه مقاله).

نوشین در سخنی چند درباره شاهنامه (نوشین، ۱۹۷۱: ۲۷-۳۰)، چنانکه اشاره شد، ضبط «کرانجی» و معنای «کناره‌گیر، بی‌طرف» را در هر سه بیت درست تشخیص داده است. گرچه معنای مورد نظر او شاید تنها مناسب بیت اول باشد، حسنش آن است که بی‌سبب به سه کلمه مختلف قائل شده است؛ آخر نه این است که کاربرد قالبی یا فرمول‌وار

این ابیات نشان می‌دهد که در هر سه بیت با کلمه واحد مواجهیم؟^۱
 رواقی در دفتر دوم واژه‌های ناشناخته در شاهنامه (رواقی، ۲۵۳۵ [= ۱۳۵۵] الف: ۳۵-۴۰)، بعد از نقل تمامی سخن‌نویسین و ردّ معنای مورد نظر او، معنای «عزیز و محترم» را در هر سه بیت مناسب تشخیص داده، ضبط درست را به قطع و یقین «گرانجی» دانسته و در این کار استنادش به یک لغت «گرانجی» در ترجمه کهنی از قرآن بوده که خود آن را اندکی بعد به نام قرآن موزه پارس تصحیح و چاپ کرده است. آن عبارت چنین است: «بچش که توی تو کرانجی و گرامی» (رواقی، ۲۵۳۵ [= ۱۳۵۵] ب: ۲۶۸) در ترجمه «ذوق انک انت العزیز الکریم» (دخان: ۴۹). رواقی این «کرانجی» را رسم‌النخط قدیم «گرانجی» شمرده و بحث در این باره را خاتمه یافته تلقی نموده است.

با این حال، همین محقق چند سال بعد (رواقی، ۱۳۸۰: ۲۶-۳۱) از نظر خود بازگشته، «گوانجی» را ضبط درست پنداشته، و آن را با «غوانچیک» سغدی سنجیده و گفته است که «اکنون بر این باورم که اگر گرانجی [کذا!] را از غوانچیک سغدی بدانیم، هم در ضبط نسخه‌های شاهنامه دست نبرده‌ایم و هم به معنی درست بیت دست یافته‌ایم. همان‌گونه که در آغاز این یادداشت گفتم، این دسته واژه‌های کم‌کاربرد سغدی را می‌توان برخاسته از روایت‌های راوی یا روایتگران فرارودی (ماوراءالنهری) شاهنامه دانست» (همان: ۳۱). لیکن این نظر از چند جهت اشکالاتی دارد که در صفحات آینده معلوم خواهد شد، اما تذکر یک اشکال اینجا لازم است و آن این‌که رواقی که می‌گوید با این مقایسه «به معنای درست بیت دست یافته‌ایم»، هیچ معنای آن کلمه سغدی را بیان نمی‌کند. آن کلمه سغدی، که به شکل

۱. آقای دکتر سجاد آیدنلو به نویسنده یادآور شدند که شفیع کدکنی در تعلیقات مختارنامه (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۵:

۴۳۳-۴۳۴) لغت «کرانگی» را در بیت زیر از عطار «مکمل حدس» نویسن دانسته است:

گر در سفر یگانگی خواهی بود / از جمع چرا کرانگی خواهد بود؟

اگر لغت «کرانجی» وجود داشته باشد، این مقایسه به لحاظ معنایی نادرست نیست، ولی پیداست که پسوند «کرانگی» ارتباطی با پسوند «کرانجی» ادعایی ندارد. «کرانگی» ساخته شده است از کرانه و -ی و این نکته‌ای است که نباید از آن سرسری گذشت. چنان‌که در ادامه بحث روشن خواهد شد، پسوند -جی در این بحث بسیار حائز اهمیت است.

γw'ncyk حرف نویسی شده، و گونه‌های دیگر نیز در متون سغدی دارد، به معنای «ضروری و لازم» است و پیداست که «ضروری و لازم» هیچ مناسب آن ابیات نیست. در صفحات آینده خواهیم گفت که کدام جزء از سخن رواقی احتمالاً درست است.

همین سخنان را رواقی در تعلیقات خود بر کتاب ذیل فرهنگ‌های فارسی (رواقی، ۱۳۸۱: ۵۲۱) تکرار کرده، ولی در آن‌جا نیز این اشکال در کار است که این تعلیقات در شرح لغت «گرانجی» آمده که در متن فرهنگ (ص ۳۰۱) با همان شاهد سابق‌الذکر قرآن موزة پارس مدخل اختیار شده است و همکاران مؤلف فرهنگ اشتقاق آن را از «گران» تصور کرده‌اند. راست است که مدخل اختیار کردن «گرانجی» با توجه به ضبط نسخه قرآن موزة پارس در نگاه اول نادرست نیست، ولی میان متن و تعلیقات تناقضی است که بایست رفع شود. آنچه ممکن است تا حدی از این تناقض بکاهد لغت «گویجی» است که در همین فرهنگ (ص ۳۱۶) به استناد فهرست السامی فی الاسامی مرحوم دبیرسیاقی (و نه نسخه‌های السامی) مدخل شده و مؤلف قائل به ربط آن با «گرانجی» سابق‌الذکر است (نیز نک. همان: ۵۳۰). هرچند که باور به ربط میان این دو کلمه، به شکلی که در سطور آینده خواهیم گفت، درست است، مؤلف هیچ نگفته که چنین ربط و نسبتی چگونه به لحاظ آوایی ممکن است. در واقع ضبط «گویجی» ضبطی غلط است و همین را می‌توان درباره «گرانجی» گفت (نک. سطور آینده) و ربط و نسبت برقرار کردن میان دو لفظ غلط بالطبع کاری است غلط. عجب‌تر آن که رواقی ده سالی بعد در فرهنگ شاهنامه (رواقی، ۱۳۹۰: ۱۸۶۰/۲)، ظاهراً بی اعتنا به تحقیقات پیشین خود، باز «گرانجی» را مدخل اختیار کرده و آن را «عزیز، گرامی، شایسته و بایسته» تعریف کرده است. این تعریف، به شکلی که در ادامه بحث خواهیم گفت، درست است، ولی مدخل قرار دادن «گرانجی» در خود شاهنامه وجهی ندارد.

از آراء این محققان جواب مسئله به دست نمی‌آید، ولی اشاراتی در آنها هست که احتمالاً می‌توان به دلالت آنها به جواب صحیح رسید. اولین این اشارات و امارات «گویجی» مذکور در ذیل فرهنگ‌های فارسی به نقل از فهرست السامی فی الاسامی دبیرسیاقی است. صورت درست این کلمه بدون تردید نه «گویجی» بلکه «گونجی» است.

مسعود قاسمی، که بعضی لغات فرهنگ السامی میدانی را از روی چند نسخه گرد آورده (قاسمی، ۱۳۸۵: ۹)، این کلمه را به سه صورت «کُونجی»، «کُونجی» و «کُونجی» در نسخه‌ها یافته است، معادل با «العزیز» عربی. آنچه مؤید این ضبط‌هاست ضبط «کُونجی» در الاسمی فی الاسماء از پسر میدانی است (به کاف تازی، چنانکه شیوه رسم الخط آن کتاب است؛ نک. میدانی، ۱۳۸۲: ۲۰۱/۱). در این فرهنگ نیز «کُونجی» معادل «العزیز» عربی و در برابر «الدلیل» است، که بلافاصله بعد از آن آمده و به «خوار» تعریف شده است. پس، از شیوه کار این فرهنگ، مانند دیگر فرهنگ‌های موضوعی، درمی‌یابیم که «کونجی» (که تلفظ درست آن با «گاف» را فرهنگ‌های متأخرتر تأیید می‌کنند) در معنی ضد «خوار» است، اما نه «خوار» به معنای «سبک»، زیرا بلافاصله بعد از ذکر «العزیز» و «الدلیل» در الاسمی، کلمات «الثقیل» و «الخفیف» آمده که به «کران» (یعنی «گران») و «سبک» تعریف شده‌اند و این، احتمال ارتباط «گونجی» را، که صورتی است از «گونجی»، با لفظ «گران» و «گرانجی» ادعایی منتفی می‌سازد و ثابت می‌کند که حرف دوم این کلمه واو است. «گونجی» به فتح واو (و اگر به ضبط یکی از نسخه‌های السامی اعتماد کنیم، به کسر واو نیز، و این شکل اخیر قطعاً تلفظی ثانوی است) بی‌شک مخفف «گونجی» است^۲ به سبب تخفیف مصوت پیش از نون و میم، مانند غمگین/غمگن، وامانده/وامنده، طپانچه/طپنچه، در ماندگان/در مندگان، آشامنده/آشمنده، پیغامبر/پیغمبر، و جز این‌ها.^۳ مؤید دیگر این ضبط ذکر همین لغت «گونجی» در «کهن‌ترین دستنویس

۱. تبدیل فتحه به کسره پیش از n مخصوصاً در متون فارسی میانه مانوی رایج است، مانند hāwend به جای hāwand.

۲. بعید است بتوان برای «گونجی» اشتقاق دیگری یافت؛ فرض پسوند دیگر یا ریشه دیگر به نظر ما منتفی است، چنانکه بعید است بتوان آن را حاصل اجزایی سازنده غیر از اجزای سازنده «گونجی» شمرد که در صفحات آینده از آن بحث خواهد شد.

۳. بعضی از این شواهد برگرفته‌اند از تاریخ زبان فارسی خانلری (خانلری، ۱۳۶۵: ۶۰/۲) و ظاهراً قابل اعتمادند، یعنی متضمن تغییر آوایی واقعی‌اند و ناشی از نقص خط یا شیوه املا نیستند (شاید به استثنای «آشمنده»)، چون که می‌دانیم پیش از نون در هجای بسته، مصوت کوتاه‌تر تلفظ می‌شود. افعال سببی مانند «خوابانیدن و «خوابانیدن»، که در همان صفحه از کتاب به شاهد این قاعده آمده‌اند، احتمالاً از این شمار نیستند و دو اصل جداگانه دارند، به این معنی که «خوابانیدن» به احتمال قوی‌تر حاصل تخفیف «خوابینیدن» است نه «خوابانیدن»؛

فرهنگ البلغه» است. همان محقق (قاسمی، ۱۳۹۶ [۱۳۹۸]: ۱۷) این لغت را در این نسخه یافته و بعد از تکرار همان ضبط‌های سابق‌الذکر نسخه‌های السّامی، از الابانة، شرح السّامی، نیز معنای «الشّریف العظیم القدر العلیّ المکانة» را به آنها افزوده است.^۱ از این جا یک نتیجه دیگر نیز باید گرفت: این که آن لغت قرآن موزه پارس هم همین لغت فرهنگ‌های میدانی پدر و پسر و بلغة کردی نیشابوری است و ضبط نسخه آن قرآن، با فرض این که در نسخه چاپی درست نقل شده باشد، نادرست است و آن را نیز باید به «گوانجی» تصحیح قیاسی کرد. اگر به احتمال بسیار قوی چنین باشد، «گوانجی» شاهنامه نیز همین لغت است و معنای هر دو عزیز و گرامی است، یعنی همان معنایی که بعضی فرهنگ‌های دیگر نیز اختیار کرده‌اند و مخصوصاً لغت شاهنامه عبدالقادر نیز مؤید آن است. اما معنای «پهلوان» و «سپهسالار» و «سردار گوان»، که به توهم ترکیب کلمه از «گوان» (جمع «گو») به ذهن بعضی از این فرهنگ‌نویسان آمده و محمد معین نیز در حواشی برهان قاطع (معین، ۱۳۵۷: ۱۸۴۸/۴) بر آن صحه نهاده و از آن جا به لغت‌نامه دهخدا و ذهن بعضی شاهنامه‌شناسان هم راه یافته، اساسی ندارد. معنای «عزیز و گرامی» مناسب ابیات مورد بحث شاهنامه نیز هست و این جزء از گفته بعضی فرهنگ‌های عمومی قدیم و لغت شاهنامه عبدالقادر را می‌توان پذیرفت. بنابراین، جزئی از سخن رواقی نیز بدین ترتیب پذیرفتنی خواهد بود، گرچه او خود نتوانسته گفته‌اش را از تناقض و پراکندگی مصون دارد. رأی خالقی مطلق نادرست‌ترین آراء در این باره است، به سه دلیل: از «کرانجی» و «گرانجی» در متون و فرهنگ‌های فارسی شاهدهی به دست نیست و در صورت قبول این دو ضبط، شواهد آنها منحصر می‌شود به دو بیت شاهنامه؛ نسخه‌های شاهنامه خلاف آن را می‌گویند؛ و خاصیت فرمولی و قالبی این ابیات نشان می‌دهد که فردوسی در هر سه بیت یک کلمه را به کار برده است.

→

در پهلوی ساسانی، به خلاف اشکانی، لااقل به استناد متون موجود، پسوند سازنده ماده سببی -ēn- است نه -ān-. پسوند اخیر در پهلوی ساسانی کم‌استعمال است.
۱. در الابانة نیز ظاهراً ضبط نادرست کویجی آمده بوده است، لااقل آن طور که در فهرست دبیرسیاقی قید شده است.

حال برای تأیید این نظر باید به دنبال وجه اشتقاق معقولی برای «گونجی» بود. نخست باید گفت که تلفظ «گونجی» (به فتح اول) نیز در کنار «گونجی» (به ضم اول) تلفظ دیگری از این کلمه است و ضبط یکی از نسخه‌های السامی نیز مؤید آن است (نک. سطور قبل). از این دو، تلفظ به فتحه طبیعی‌تر است که تلفظ اصلی باشد، زیرا تبدیل فتحه به ضمه به سبب وجود «و» بلافاصله بعد از آن تبدیلی است معمول، ولی عکس آن نه. دیگر آن که پسوند کلمه همان است که در «میانجی» (mayānjīg پهلوی) نیز دیده می‌شود و این چیزی است که بسیار زود به ذهن می‌آید. این پسوند بسیار کم‌کاربرد است، اما خویشاوندی در زبان سغدی دارد که بسیار پرکاربرد است و از این جا گویا بتوان استنباط کرد که پسوند jīg- پهلوی و -جی فارسی اصلاً در فارسی میانه و فارسی دری، که در نواحی شرقی متداول بوده، کاربرد داشته است (اختلاف اصلی میان jīg- فارسی و cyk/q- سغدی این است که C اصلی در «میانجی» به سبب آنکه پس از صامت واکدار آمده، واکدار شده است و این خصوصیت زبان سغدی نیست و بیشتر خصوصیت گویش‌های مناطق شمالی و شرقی ایران است نه خصوصیت زبان فارسی به معنای اخص. پسوند cyk/q- سغدی، که یک صورت CY- نیز در متون سغدی بودایی، که متأخرترند، نیز دارد، غالباً از اسم صفت می‌سازد؛ مثلاً معادل «میانجی» فارسی و mayānjīg پهلوی در سغدی myδ'ncyq و myδ'ncy است، wyn'ncyk به معنای «پدیدار» است و qntcyq منسوب است به qnt (knδ) به معنای «شهر» (درباره این پسوند و شواهدی از آن، نک. Gershevitch, 1954: 153-155).

از لغاتی که رواقی حدس زده که اصل «گونجی» شاهنامه است γw'ncyk سغدی است که یک گونه γw'ncy نیز در متون بودایی سغدی دارد (نک. قریب، ۱۳۷۴: ۱۷۱). با وجود تشابه آوایی بسیار، یک اشکال معنایی در کار است که رواقی هیچ از آن سخن نگفته است و در صفحات گذشته از آن به اشاره یاد شد: این لغت سغدی به معنای «لازم و ضروری» است حال آنکه «گونجی» معنای «عزیز و گرامی» دارد. این اختلافی است که اگر به احتمال هم‌ریشه بودن^۱ «غوانچی» و «غوانچیک» سغدی و «گونجی» شاهنامه قائل

۱. پیداست که هم‌ریشه بودن به معنای دخیل بودن نیست. به‌خلاف تصور رواقی، «گونجی» را، ولو با «غوانچی» و ←

باشیم، باید وجهی برای آن بیابیم. این کلمه سغدی با افزودن پسوند $cy(k/q)$ به اسم $\gamma w'n$ ساخته شده است. اسم $\gamma w'n$ در متون سغدی به معنای «کوتاهی و تقصیر و گناه» متداول است (قریب: همان جا) و خود پیداست که بر روی ماده فعلی $\gamma w-$ ساخته شده که معنای آن «بایستن، لازم داشتن، کمبود داشتن، ضروری بودن» است (قریب: همان جا). پس با توجه به قواعد لغت‌سازی در زبان سغدی ظاهراً در اشتقاق و شیوه ساخت صفت $\gamma w'ncy(k)$ از اسم $\gamma w'n$ تردیدی نیست (درباره این اسم و صفت نک. Gershevitch, 1954: 154, 157، که می‌گوید پسوند $\bar{a}n$ - گاه سازنده اسم مصدر (یا اسم معنی) از ماده مضارع است، مانند $\gamma w'n$ از $\gamma w-$ ، $jw'n$ به معنای «زندگی» از $jw-$ به معنای «زیستن» و جز این‌ها. ظاهراً توان فارسی و $tuwān$ پهلوی نیز با معادل این پسوند سغدی ساخته شده‌اند).

حال اگر همین کلمه سغدی را مبنای بحث قرار دهیم، به نظر می‌رسد که بتوانیم به اصل کلمه «گوانجی» نزدیک‌تر شویم. در متون مانوی به زبان اشکانی کلمه‌ای است با املا $gw'nyg$ که آن را $gawānīg$ می‌خوانند و به «مطلوب و خواستنی؛ لازم و مورد نیاز» ترجمه می‌کنند، ضمن آن‌که در بعضی شواهد به‌صراحت معنای «شکوهمند و ارجمند» دارد. این دو معنی را گاه در ذیل دو مدخل جداگانه آورده‌اند (Durkin-Meisterernst, 2004: 166). ورنر زوندرمان ($Sundermann, 1973: 103, 123$) $gawānīg$ را در بعضی شواهد به

→

«گوانجیک» سغدی یکی تصور کنیم، نمی‌توان سغدی شمرد و کم‌کاربرد آن را «برخاسته از روایت‌های راوی یا روایت‌گران فرارودی (ماوراءالنهری)» دانست. «گوانجی» ممکن نیست بازمانده‌ای از «گوانجی» سغدی باشد و آن به سبب وجود «غ» در آغاز کلمه اخیر است که از مختصات زبان سغدی و زبان‌های شرقی ایرانی است که صامت‌های انسدادی واکدار را در آغاز کلمه نیز سایشی می‌کنند. با این حال، پسوند $جی$ در «گوانجی»، چنانکه اشاره شد، احتمالاً پسوندی رایج در فارسی مناطق شرقی ایران بوده است و این ما را به لحاظ جغرافیایی به سغد نزدیک می‌کند و می‌دانیم که زبان‌های خراسان با زبان‌های ماوراءالنهر خویشاوندی‌هایی دارند که آنها را نمی‌توان در زبان‌های ایرانی غربی‌تر یافت. السامی و الاسمی و البلغه نیز در اساس محتوی بر لغات خراسانند و صاحبان هر سه نیشابوری‌اند. قرآن موزه پارس نیز، چنان‌که دکتر علی‌اشرف صادقی به نگارنده راهنمایی فرمودند، خراسانی است.

«ضروری و لازم» ترجمه کرده و آن را با $\gamma w'ncyk$ سابق‌الذکر و $\gamma wnty$ و $\gamma wntq$ سغدی به همان معنی و $\gamma w'n$ خوارزمی به معنای «نقص و نیاز» سنجیده است. با این حال، متوجه بوده است که در بعضی عبارات مانند $ud b\ddot{o}d\ddot{i}st\ddot{a}n wisp zanag ud an\ddot{i}z gaw\ddot{a}n\ddot{i}g$ («و همه گونه بوستان و دیگر چیزهای شکوهمند آنجا») $gaw\ddot{a}n\ddot{i}g$ البته معنای «ضروری و لازم» ندارد و معنای آن «شکوهمند» و «عالی» و «گرانمایه» و نظیر اینها است (نیز نک. لغت‌نامه دیگر کتاب او: Sundermann, 1981). این معنای اخیر در متون موجود مانوی اشکانی لااقل یک شاهد دیگر نیز دارد و آن در کتاب گیان و فراس است (Sundermann, 1997a: 55) در این عبارت:

«به هر چهره شکوهمند (یا زیبا): $pad harw\ddot{i}n d\ddot{i}dan gaw\ddot{a}n\ddot{i}g$ »

اما اشکال در این است که مانند همین تعبیر در چند جا با کلمه $gwny'g$ (و نه $gw'nyg$ ، یعنی $gaw\ddot{a}n\ddot{i}g$ مورد بحث) بیان شده است. این $gwny'g$ را $g\ddot{o}ny\ddot{a}g$ می‌خوانند و هنینگ حدس زده که $gaw\ddot{a}n\ddot{i}g/gw'nyg$ به معنای «شکوهمند» و معانی مشابه نیز احتمالاً گونه‌ای از این $g\ddot{o}ny\ddot{a}g/gwny'g$ است (apud Sundermann, 1973: 123). چهار شاهد از این $g\ddot{o}ny\ddot{a}g/gwny'g$ را نقل می‌کنیم تا مقصود هنینگ روشن‌تر شود (سه شاهد اول نقل از کتاب بویس، ۱۹۷۵، به ترتیب از صفحات ۱۱۷ و ۱۹۴، شاهد چهارم نقل از زوندرمان، ۱۳۷۳: ۷۶):

1. $\ddot{o} t\ddot{o}/t\ddot{u} r\ddot{o}šn dah\ddot{a}m ist\ddot{a}wišn ... nar\ddot{i}saf yazad, g\ddot{o}ny\ddot{a}g/gwny'g d\ddot{i}dan$.

«تورا ای نور (یا موجود نورانی) ستایش کنم ... ای ایزد نرسه، ای چهره زیبا.»

2. $g\ddot{o}ny\ddot{a}g/gwny'g ast t\ddot{o} karišn$.

«کار تو شکوهمند است.» (در ستایش همان ایزد).

3. $g\ddot{o}ny\ddot{a}g/gwny'g ar\ddot{y}\ddot{a}w kan\ddot{i}grošn$.

«کنیگ روشن^۱ زیبای (یا شکوهمند) ارجمند.»

4. $m\ddot{a} k\ddot{e}-\ddot{z}/k\ddot{i}-\ddot{z} g\ddot{o}ny\ddot{a}gistar/gwny'gystr parm\ddot{a}y\ddot{a}h$.

«مباد که کسی زیباتر (یا شکوهمندتر) [از این] تصور کند (= از این زیباتر در وهم نیاید؟)»

۱. نام ایزدی است.

از این شواهد باید استنباط کرد که gw'nyg و gwny'g مترادف هم‌اند. در این ظاهراً تردیدی نیست، چون در عبارات بسیار مشابه به کار رفته‌اند. اما این که به لحاظ آوایی چگونه ممکن است این دو کلمه گونه یکدیگر باشند معلوم نیست، و اگر در ساخت دستوری این دو کلمه اختلافی نیز باشد، که ظاهراً هست، باز بر نویسنده این سطور آن اختلاف نامعلوم است. این هم که gwny'g را چگونه باید خواند محل سؤال است: آیا باید آن را gōnyāg خواند، چنانکه معمول است، یا چیزی مانند gawanyāg؟ (در هر دو شکل، ساخت آن برای نویسنده مجهول است.)

اما gawānīg، چنانکه گذشت، یک معنای «ضروری و لازم و مورد نیاز» نیز دارد و گawandag/gawendag به معنای «گناه»^۱ (به دو املاي gwndg و gawyndg؛ قس cf. Durkin-) و gwntq و gwnty سغدی در سطور قبل) و ظاهراً fr̄yāw به همین معنی (Meisterernst, 2004: 154, 168) هم مؤید آند. حال پرسش این است که آیا ممکن است این دو یک لغت باشند یا آنکه لفظی مشترک از دو اصل مجزا؟ شاید این دو لغت واحد باشند. اگر γw- سغدی، که مانند «بایستن» فارسی فعل غیر شخصی نیز هست، و مشتقات آن با این کلمه هم‌ریشه باشند، آن‌طور که زوندرمان گفته (نک. سطور قبل)، و از ظاهر هر دو کلمه نیز برمی‌آید، آن گاه می‌توان فرض کرد که از معنای ضرورت و لزوم و مالابد و ناگزیری و بایستگی معنای شایستگی و سزاواری جدا شده باشد، چنان‌که «بایستگی» و «بایسته» در فارسی چنین معنایی دارند،^۲ مثلاً در این شواهد (نقل از لغت‌نامه، ذیل: «بایسته» و «بایستگی»):

بدین شایستگی جشنی بدین بایستگی روزی ملک را در جهان هر روز جشنی باد و نوروزی
(فرخی)

۱. درباره این کلمه، که در یک شعر اشکانی که هنینگ نشر و شرح کرده (Henning, 1950: 646) به قرینه āstār در

مصرع بعد به معنای «گناه» به کار رفته، رجوع شود به همان مقاله هنینگ، یادداشت ۳.

۲. احتمال ضعیف‌تر شاید این باشد که gawānīg از معنای «خواستنی و مورد نیاز و مطلوب»، به نحو ثانوی معنای «خوب» یا «عالی» یا «شکوهمند» گرفته باشد.

ز گنج و بزرگی و شایستگی ز آهستگی هم ز بایستگی
(فردوسی)
هرچند با اصل همی گردد نیک و بد و نغایه و بایسته
(ناصر خسرو)
چو بشنید گردن فراز اردشیر سخن های بایسته دلپذیر
(فردوسی)

اگر بتوان این تحولات معنایی را مبنا قرار داد، می توان گفت که *gawānīg* پهلوانی (پهلوی اشکانی) چیزی نیست جز صفت نسبی ساخته شده با پسوند رایج *-īg* بر روی اسم **gawān*، برابر با *γw'n* سغدی،^۱ به معنای «ضروری»، و فرقی با *γw'ncy(k)* در این است که آن کلمه سغدی با یک پسوند رایج سازنده صفت نسبی سغدی ساخته شده و این کلمه پهلوانی با یک پسوند رایج سازنده صفت نسبی در ایرانی میانه غربی. به لحاظ معنایی نیز، چنان که به اشاره گذشت، به نظر می رسد که معنای آن از آنچه ضروری و در بایست و وجودش لازم و ضروری و لابد است به آنچه عزیزالوجود و نادر و ارجمند و گرامی است تحول یافته است. با این فرض، *gawānīg* پهلوانی در دو معنی دو لغت علی حده نیست، بلکه یک لغت است به دو معنی.^۲

اگر این مقدمات پذیرفته شود، می توان گفت که «گونجی» شاهنامه و «گونجی» السامی و الاسمی و البلغه نیز با *gawānīg* پهلوانی یک لغت است، با این فرق که پسوند «گونجی» و «گونجی» با پسوند سغدی خویشاوند است؛ پسوندی که ظاهراً جز «میانجی»

۱. دورکین مایستر ارنست (Durkin-Meisterernst, 2014: 163) پسوند کلمه *gawānīg* را *-ānīg* دانسته و آن را در شمار *baγānīg* و *šabānīg* آورده است. از نظر نویسنده حاضر این سخن نادرست است، مگر آنکه شاهد یا شواهد دیگری از افزوده شدن پسوند *-ānīg* به ماده فعل به دست آید یا اسمی به صورت *gaw* بتوان فرض کرد.
۲. احتمال دیگر آن است که *gawānīg* صفت نسبی باشد از یک اسم **gawān* از ریشه *-gaw* به معنای «افزودن» و «بالیدن» (قس *frayāw* پهلوانی به معنای «گنج») و معنای آن افزونی و فراوانی یا مانند آن باشد. اگر چنین باشد، باید در متون مانوی اشکانی به دو *gawānīg* قائل شد که لفظ مشترکند. این فرض محال نیست، اما این **gawān* فرضی دیگر پشتوانه *γw'n* و *γwnty* و دیگر مشتقات *-γw* سغدی را نخواهد داشت.

نظیری در ایرانی میانه غربی ندارد و تأکید می‌کنیم که ناحیه رواجش در همان مناطق شرقی ایران بوده است. به علاوه، این که *gawānīg* جز در متون مانوی به زبان پهلوی اشکانی کاربرد نداشته و در متون مانوی به زبان فارسی میانه نشانی از آن نیست^۱ درخور توجه است و خبر از محدوده جغرافیایی استعمال این مشتقات ریشه *-gav* در زبان‌های ایرانی می‌دهد. ریشه *-gav*، با طیف معنایی «در آرزوی چیزی بودن»، «نیازمند چیزی بودن»، «احتیاج داشتن» و سپس «لازم بودن» و «بایستن» (همچنین به عنوان فعل وجهی) و گاه «خطا کردن» و «گناه کردن» بیشتر در زبان‌های شرقی ایران (سغدی و خوارزمی و ختنی و بلخی، نه همه در معنای واحد) استعمال داشته (نک. Cheung, 2007: 95، و منابع او)، ولی پهلوی اشکانی نیز که با آن زبان‌ها خویشاوندی‌های لغوی و آوایی دارد، از آن بی‌نصیب نمانده است.^۲

چنین است نظر نگارنده درباره *gawānīg* پهلوانی و «گوانجی» شاهنامه و «گرانجی» نسخه موزه قرآن پارس (که به شرط آنکه ضبط نسخه درست نقل شده باشد، به نظر نگارنده چیزی نیست جز تصحیف «گوانجی»)، مادام که رأی بهتری درباره آنها عرضه نشود. «گوانجی» شاهنامه، به این ترتیب، جز ضبط اغلب نسخه‌های شاهنامه و مؤیدات سه فرهنگ نیشابوری، السامی و الاسمی و البلغی، و بعضی فرهنگ‌های متأخرتر، پشتوانه

۱. در یک متن مانوی به زبان فارسی میانه که زوندرمان نشر و شرح کرده (Sundermann, 1997b) کلمه‌ای به املا *gw'nyšn* آمده که زوندرمان آن را به قید احتمال اسم مصدری ساخته‌شده بر روی ماده سببی از ماده مضارع فرضی *-gw* مورد بحث در این مقاله دانسته است. این کلمه در آن متن همراه با *wišōbišn* به معنای «تاهی و زوال» به کار رفته و حدس اول زوندرمان در همان مقاله (ص ۲۶۵) که این کلمه صورتی از *gugānišn* به معنای «نابودی» یا تصحیف آن است بی‌تردید معقول‌تر و محتمل‌تر است. تا شاهی به دست نیاید، به نظر نویسنده این سطور مشتقات ریشه *-gav* به معنای «نیاز داشتن» و دیگر معانی مذکور در متن مقاله در زبان‌های ایرانی میانه غربی منحصر است به زبان پهلوی اشکانی. بدین ترتیب، مدخل *gw'nyšn* در فرهنگ متون مانوی دورکین مایستر ارنست (Durkin-Meisterernst, 2004: 166) نیز به ظن قریب به یقین اعتبار خود را از دست می‌دهد.

۲. ظاهراً نا لازم است که یادآوری کنیم این ریشه ریشه‌ای جدا از ریشه *-gav* به معنای «افزودن» (لازم و متعدی) است.

دیگری نیز در زبان‌های ایرانی میانه می‌یابد. با این همه، نسبت آوایی و دستوری میان gw'nyg و gw'nyg پهلوانی، که فهم آن می‌تواند مسئله را روشن‌تر کند، همچنان مبهم باقی می‌ماند.

منابع

- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۹). یادداشت‌های شاهنامه. تهران: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- خانلری، پرویز (۱۳۶۵). تاریخ زبان فارسی، ج ۲. تهران: فردوس.
- دهخدا، علی اکبر، و دیگران (۱۳۷۷). لغت‌نامه. تهران: دانشگاه تهران (دوره جدید).
- رواقی، علی (۱۳۵۵ [= ۲۵۳۵ الف]). واژه‌های ناشناخته در شاهنامه. دفتر دوم، تهران.
- _____ (۱۳۵۵ [= ۲۵۳۵ ب]). قرآن موزه پارس. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- _____ (۱۳۸۰). «شاهنامه را چگونه باید خواند؟ (۲)». نامه انجمن، ش ۲: ۱۷-۳۸.
- _____ (۱۳۸۱). ذیل فرهنگ‌های فارسی. تهران: هرمس.
- _____ (۱۳۹۰). فرهنگ شاهنامه. تهران: فرهنگستان هنر.
- شفیع کدکنی (۱۳۷۵). تعلیقات بر مختارنامه. تهران: سخن.
- عبدالقاهر بغدادی (۱۳۸۲). لغت شاهنامه. به تصحیح کارل زالمان، به ترجمه و شرح علی رواقی و توفیق هاشمی سبحانی. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۹۶۰-۱۹۷۱). شاهنامه. به تصحیح یوگنی برتلس و دیگران. مسکو: انستیتو خاورشناسی آکادمی علوم روسیه.
- _____ (۱۳۸۹). شاهنامه، به تصحیح جلال خالقی مطلق (با همکاری محمود امیدسالار و ابوالفضل خطیبی). تهران: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- _____ (۱۳۹۴). شاهنامه. به تصحیح جلال خالقی مطلق. تهران: سخن.
- قاسمی، مسعود (۱۳۸۵). «لغات نسخه‌های فرهنگ السامی فی الاسامی». نامه پژوهشگاه (تاجیکستان)، ش ۱۱-۱۲: ۵-۲۰.
- _____ (۱۳۹۶ [۱۳۹۸]). ویژگی‌های لغوی و زبانی کهن‌ترین دستنویس فرهنگ البلغة المترجم (با نگاهی به دستنویس‌های دیگر و چاپ حرفی آن)، ضمیمه ۱۲ گزارش میراث. تهران: میراث مکتوب.

- قریب، بدرالزمان (۱۳۷۴)، فرهنگ سغدی. تهران: فرهنگان.
- محمدحسین خلف تبریزی (۱۳۵۷). برهان قاطع. به تصحیح و حواشی محمد معین. تهران: امیرکبیر.
- معین، محمد (۱۳۵۷). حواشی بر برهان قاطع. محمدحسین خلف تبریزی.
- میدانی، ابوسعید سعید بن احمد (۱۳۸۲). الأسمی فی الاسماء. به تصحیح جعفرعلی امیدی نجف‌آبادی، ج ۲. تهران: اسوه.
- نوشین، عبدالحسین (۱۹۷۱). سخنی چند درباره شاهنامه. مسکو: اداره انتشارات دانش شعبه ادبیات.
- Boyce, M. (1975). *A Reader in Manichaean Middle Persian and Parthian*, Acta Iranica 9, Téhéran-Liège: Brill.
- Cheung, J. (2007). *Etymological Dictionary of the Iranian Verb*, Leiden: Brill.
- Durkin-Meisterernst, D. (2004). *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian*, Turnhout: Brepols.
- Durkin-Meisterernst, D. (2014). *Grammatik des Westmitteliranischen*, Wien: Verlag der Österreichischen Akademie der Wissenschaften.
- Gershevitch, I. (1954). *A Grammar of Manichean Sogdian*, Oxford: Blackwell.
- Henning, W. B. (1950). "A Pahlavi Poem," *Bulletin of the School of Oriental and African Studies* 13, pp. 641-648.
- Sundermann, W. (1973). *Mittelpersische und partische kosmogonische und Parabeltexte der Manichäer*, Berlin: Akademie-Verlag.
- Sundermann, W. (1981). *Mitteliranische manichäische Texte kirchengeschichtlichen Inhalts*, Berlin: Akademie-Verlag.
- Sundermann, W. (1997a). *Der Sermon von der Seele*, Turnhout: Brepols.
- Sundermann, W. (1997b). "Ein weitere manichäischer Beichttext aus Turfan," *Altorientalische Forschungen* 24/2, pp. 259-267.